

آیا جهان در بقای خود

نیازمند به خداست

سؤال:

بعضی از خوانندگان عزیز می گویند امروز ایرادی در میان مادیها مطرح است که ما پاسخ کامل آن را نمی دانیم لطفا در این باره توضیح کافی دهید و آن اینکه :

«ممکن است ما قبول کنیم که نظام آفرینش این جهان؛ در پیدایش خود، نیازمند به مبدئی که دارای علم و قدرت است بوده؛ ولی بقاء و ادامه وجود این نظام؛ نیازی به آن مبدء ندارد؛ زیرا هنگامی که سازنده این جهان؛ آن را با نظام خاص علت و معلول به طور حساب شده ای آفرید؛ این وضع به خودی خود ادامه می یابد؛ خواه او باشد خواه نباشد؛ همانطور که ممکن است یک ساعت دقیق سالها کار کند و از زنده اصلی آن وجود نداشته باشد؛ یا یک روشک فضاپیما سالها در فضا به پیشروی خود ادامه دهد

و اخباری به ما مخابره کند در حالی که سازندگان آن از میان رفته باشند.

پاسخ :

این ایراد؛ ایراد تازه ای نیست که مادیهای امروز عنوان کرده باشند بلکه در سخنان پیشینیان نیز دیده می شود؛ و در کتب فلسفی و کلامی پاسخ آن را گفته اند؛ بهر حال این ایراد را به دو صوت می توان عنوان کرد :

نخست اینکه: يك موجود یا يك نظام خاص؛ در آغاز پیدایش نیازمند به علت است؛ ولی در بقای خود نیازمند به علت (مطلقا) نیست اعم از این که آن علت همان علت اول باشد یا غیر آن.

این همان است که بعضی از فلاسفه پیشین به آن معتقد بوده اند و تصور می کردند همانطور که يك عمارت در بقای خود نیازمند به معمار و بنا نیست هیچ

و عمر اشیاء و حوادث نیز نیازمند به علت است. پس اگر بگوئیم چیزی در بقاء خود محتاج به علت نیست درست مثل این است که بگوئیم يك جسم صدمتری تنها در يك متر اول احتیاج به پدید آورنده دارد و اما ۹۹ متر دیگر خود بخود موجود می شود؛ آیا هیچکس می تواند این سخن را بپذیرد؟

اما در مورد مثال سفینه آیمز «ساعت و سازنده ساعت» و مانند آن باید توجه داشت که «ساعت» هم در آغاز وجود خود نیاز به علت دارد، و هم در ادامه عمر خود. برای آغاز وجود خود، محتاج به سازنده است ولی در ادامه وجود از خاصیت مواد ساختمانی خود مدد می گیرد، یعنی استحکام فلزات به آن اجازه ادامه عمر می دهد و لذا با تفاوت مواد ساختمانی آن مقدار عمر ساعت کاملا فرق می کند و این دلیل روشنی است بر این که هم آغاز وجود يك چیز علت می خواهد و هم ادامه آن.

از آنچه گفتیم **يك نتیجه می گیریم که** «همانطور که حدوث و پیدایش يك چیز، علت می خواهد، ادامه و بقای آن هم علت می خواهد، خواه علت ادامه؛ همان علت پیدایش باشد یا غیر آن و اگر کسی نیاز به علت را در ادامه حیات انکار کند قانون علمیت را به کلی انکار کرده است»

* * *

اکنون توجه کنید تا بخش دوم اشکال را که بخش اساسی آن است مطرح کنیم (دقت کنید): ممکن است کسانی بگویند: قبول داریم که هر نظامی، هم در آغاز، و هم در ادامه حیات، نیازمند به

موجودی در ادامه وجود خود علتی نمی خواهد. اگر ایراد چنین طرح شود پاسخ آن بسیار روشن است زیرا با نظر دقیق فلسفی؛ **بقای يك موجود، چیزی غیر از آغاز وجود آن است**، و به عبارت روشنتر: **وجود هر چیز در هر زمان غیر از وجودش در زمان و در لحظه دیگر است**، بقای موجودات در مسیر زمان درست مانند بقای شکل يك رودخانه است که ذرات آب در آن مرتباً عوض می شوند؛ ولی صورت ظاهری آن همچنان باقی است

بعبارت دیگر همانطور که يك موجود؛ اجزائی دارد؛ و هر جزء آن بدون علت موجود نمی شود؛ از نظر زمان نیز امتداد و عمری دارد که هر لحظه آن نیازمند به علت است پس اگر چیزی در ادامه حیات خود نیازمند به علت نباشد باید در آغاز وجود خود نیز نیازمند به علت نباشد، زیرا هیچ فرقی میان «لحظه اول» و «لحظه های بعد» نیست.

اجازه دهید این موضوع را بیشتر توضیح دهیم:

طبق آخرین تحقیقات فلاسفه گذشته ما و آخرین تحقیقات فلاسفه جدید (در بحث حرکت جوهری و در بحث نسبت) **زمان**، بعد چهارم اشیاء است بنابراین همانطور که بعد دو چیز از نظر طول و عرض و عمق ممکن است با هم متفاوت باشند یکی بزرگتر، یکی کوچکتر؛ همچنین بعد دو چیز از نظر زمان نیز ممکن است با هم متفاوت باشد.

و همانطور که کمی زیادی هر يك از ابعاد جسم؛ بدون علت ممکن نیست؛ همچنین مقدار طول زمان

آیا این نیاز فقط در لحظه اول است، البته نه، اگر در بک زمان - و لویک زمان بسیار کوتاه - رابطه آن با کارخانه مولد برق قطع گردد چراغ فوراً خاموش می شود؛ و به دنبال آن تمام آثارش اعم از نیروی حرارت ناپود می گردد. ممکن است چراغ، نیروی لازم را از سیمها بگیرد ولی بدیهی است - سیمها از خود برق ندارند آنها نیز باید از مبدع مولد برق نیرو بگیرند.

اینجا است که مامی گوئیم تمام موجودات این جهان و خواص و آثار آنها نیازمند یک مبدع ازلی است که لحظه به لحظه باید به آن متکی باشد تا بتواند به هستی خود ادامه دهد؛ زیرا می دانیم هستی این موجودات جهان و خواص و آثار آنها از درون ذات آنها نیست، همه اینها حادثند و سابقه عدم و نیستی دارند، اگر نظام جهان متکی به علل طبیعی است آن علل طبیعی باید حتماً متکی به یک علت ازلی (یعنی خدا) باشند.

یعنی نور هستی باید لحظه به لحظه از آن مبدع جا یدان به آنها برسد و اگر یک لحظه رابطه آنها قطع گردد نیست و نابود می شود.

این همان است که ما می گوئیم **خدا همواره و در همه جا با همه اشیاء و حوادث می - باشد** حتی موجودات جهان یک لحظه نمی توانند بدون وجود او به هستی خود ادامه دهند، عالم هستی یک عالم ازلی و ابدی نیست بلکه یک عالم حادث است که وابسته به یک وجود ازلی و ابدی می - باشد، و این وابستگی جزء ذات این جهان است همانطور که وابستگی روشنایی یک لامپ به

علت است، ولی لازم نیست که علت «حدوث»، همان علت «بقا» باشد چه مانعی دارد که مبدع اصلی عالم هستی از روی علم و اراده، این جهان را آفریده و چراغهای علل و معلول طبیعی را چنان تنظیم کرده و به هم پیوسته باشد که به خودی خود، بتوانند به حیات خویش ادامه دهند، همانطور که در مثال ساعت گفته شد که موجود عاقل و دانشمندی آن را از مواد مستحکمی به وجود می آورد و بعد از حیات او نیز به کار خود ادامه دهد، نتیجه این که نظام عالم هستی در آغاز وجود خود نیازمند به وجود خدا است اما در ادامه وجود مدیون یک سلسله علل طبیعی و حرکات جبری است.

* * *

اگر سؤال به این صورت طرح شود در پاسخ باید گفت، (دقت کنید):

با توجه به این که زمان به منزله بعد چهارم اشیاء است یعنی یک موجود طبیعی و آثار آن هر لحظه مرحله تازه ای از وجود را طی می کند، بلکه در هر لحظه وجود تازه ای است غیر از وجود اول و غیر از وجود بعد و به تعبیر دیگر: جهان مجموعه ای از «حوادث» و «شدنها» است در این صورت احتیاج یک موجود طبیعی در هر لحظه، به وجود علت روشن می شود، البته علتی که هستی او ازلی و ابدی است و از ذاتش می جوشد نه علتی که خود نیازمند به علت است اجازه دهید این مطلب را با یک مثال روشن سازیم:

یک لامپ برق را در نظر بگیرید این چراغ برای روشن شدن؛ نیاز به کارخانه مولد برق دارد ولی

مبدء مولد برق؛ جزء ذات آن می باشد.

اشتباه بزرگی که در مسئله ساختن ساعت پیش آمده این است که سازنده ساعت هرگز مواد اصلی ساعت را نساخته بلکه تنها به مواد آن شکل داده و چرخهای آن را روی هم سوار کرده است، اگر او سازنده مواد اصلی ساعت بود و آنها را از علم به وجود آورده بود با ازین رفتن او مواد آن هم از بین می رفت، همچنین معمار و بنا سازنده مواد ساختمان نیستند بلکه به آن شکل می دهند اگر مواد ساختمان را آنها از نیستی به هستی آورده بودند، مواد مزبور

در هستی خود وابسته به بنا و معمار بودند و با از میان رفتن آنها از بین می رفتند. (دقت کنید)
اگر بخواهیم این موضوع را به تعبیر فلسفی بیان کنیم باید بگوئیم جهان ممکن الوجود است، نه واجب الوجود، و هر ممکن الوجود در «آغاز» و «ادامه حیات» خود محتاج به واجب الوجود است، و اگر در ادامه حیات بی نیاز شود باید واجب الوجود باشد در حالی که محال است ممکن الوجود تبدیل به واجب الوجود شود.

حسن مخبری «مخبر»

تهران

گر نفاق و کینه و حرص و حسد می شد تباہ

زندگی سرشار بود از حقوق و کمبودی نداشت

ورنسیم عدل و انصاف و وفایی می وزید

این چنین در بای دل، موج کف آلودی نداشت

چون نهال عمر را آب گنه سیراب کرد

گر چه شد سرسبز اما ظل ممدودی نداشت

علم و فن در دوره ما چون ز «ایمان» دور ماند

حاصلی جز جنگ و هرگ و ننگ و نابودی نداشت!

مقصود از خلقت ز پیر عقل پرسیدم که چیست

گفت خالق جز کمال خلق، مقصودی نداشت

ورنه گر با مرگ می شد قصه هستی تمام

خلقت انسان هیت بود، و عبت سودی نداشت

«مخبر» سرگشته را در راه تکمیل وجود

رهنمائی کن که او غیر از تو معبودی نداشت